

وضعیت عمومی جهان امروز

ویژگی جهان امروز دو مشخصه اصلی است:

۱- روند روز افزون و شتابان اکثر دولت‌ها به راست و فاشیستی شدن برخی از آنها. مؤسسه "گونه‌های دموکراسی" می‌گوید: «اکنون ۷۲ درصد جمعیت جهان در کشورهایی با حکومت خودکامه زندگی می‌کنند. ... در سال گذشته میلادی ۴۵ کشور در سراسر جهان در مسیر گرایش به سوی دولت‌های خودکامه‌تر قرار داشتند؛ از جمله مجارستان، ترکیه، مکزیک، یونان و غنا.» (بی بی سی)

۲- ارتقا آگاهی طبقاتی کارگران، زحمتکشان و دیگر نیروهای مترقی و گرایش شتابان آنها به چپ و متحد شدن. تازه‌ترین نمونه این اتحاد، تظاهرات ۱۶۵ هزار نفره نیروهای مترقی در برلن در دفاع از مردم فلسطین و محکوم کردن نسل کشی فاشیست‌های اسرائیلی است. بزرگترین ضعف این جبهه پیشروی کند جنبش کمونیستی در کارگری و یکی شدن است.

علت مادی دو جنبه فوق نیز اولاً تمرکز بیش از ۴۱,۷ درصد ثروت جهان در دستان ۵۰۰ ابر کنسرن تولیدی و مالی بین‌المللی است که بیش از ۸۵ درصد کل ثروت جهان را کنترل می‌کنند. دوماً محدود بودن ثروت و بازارهای جهانی و لذا تشدید استثمار نیروی کار و رقابت نیروهای درون سیستم امپریالیستی برای غارت ثروت تولید شده است.

راستروی دولت‌ها و فاشیستی شدن برخی از آنها به صورت زیر نمود می‌یابد: نظامی شدن دولت، زندگی اجتماعی و خصوصی مردم، تشدید سرکوب نیروهای تحت ستم داخلی و مسلح شدن فزاینده این دولت‌ها در رقابت خارجی.

تضاد اساسی جهان یعنی تضاد کار و سرمایه در نتیجه استثمار روز افزون کارگران، غارت تمام و کمال ارزش اضافه تولید شده به وسیله آنها توسط سرمایه‌داران و نگهداشتن قهری صاحبان نیروی کار در فقر و بیماری و بی سرپناهی، تشدید شده است. در عین حال با شروع جنگ در اوکراین و قدر قدرتی چین در صحنه جهانی، جهان چند قطبی به رسمیت شناخته شده است. رهبران آمریکا نیز قبول کرده‌اند که دیگر بر همه نیروهای سرمایه‌داری جهانی نمی‌توانند سلطه خود را اعمال کنند. جنگ تجاری و گسترده آمریکا علیه چین نیز برای جلوگیری از فروکش بیشتر است. آغاز جنگ تجاری با آمدن ترامپ آغاز نشد. بلکه قبل از آن چین سوسیال امپریالیستی با اقتصاد شکوفای خود جنگ تجاری را آغاز کرد. گام به گام بازارهای آمریکا را به لحاظ اقتصادی از چنگاش بیرون آورد. این جنگ تجاری فرسایشی از ده‌ها سال پیش آغاز گردیده و تا کنون ادامه دارد. دولت ترامپ سعی می‌کند به مقابله رود و تراز تجاری کشورش با چین را برقرار کند. این امر به علت ضعف و ورشکستگی اقتصاد آمریکا تقریباً غیر ممکن است.

به این جهت جنگ تجاری بین آمریکا و چین از هر دو سو ارتجاعی، خانمان برانداز، فقرزا و یکی از عوامل مهم جنگ‌های نظامی است.

در سال‌های اخیر دو واقعه باعث گردیده که بسیاری از کشورهای کمپ آمریکا به چین و روسیه گرایش پیدا کنند. این دو واقعه عبارت است از:

۱- جنگ اوکراین که در آن ناتو به سرکردگی آمریکا در حال شکست و عقب نشینی است. روسیه دست بالا دارد و مناطقی از اوکراین را برای همیشه اشغال کرده است. این شرایط، قدر قدرتی آمریکا و ناتو را کاملاً زیر سؤال برده و ضعف درونی آمریکا را بی پرده آشکار ساخته است. این روند بی اعتمادی بسیاری از کشورهای جهان به ویژه کشورهای خاورمیانه را نسبت به توانایی آمریکا در پشتیبانی از آنها افزایش داده، اتکا به نیروی خود را در آنها تقویت کرده و گرایش به

روسیه و چین را آشکارتر نموده است.

۲- تهاجم آمریکا و اسرائیل به غزه و نسل کشی بی مثال قرن. در این روند خونین و هولناک، مردم جهان بی عملی دولت‌های سرمایه‌داری را به عین دیدند. دیدند که این دولت‌ها از امپریالیست‌های اروپائی تا ژاپن، هند، ترکیه، روسیه و چین سوسیال امپریالیستی با بی عملی خود به بهترین وجهی به نسل کشی فلسطینیان توسط فاشیست‌های اسرائیلی یاری رساندند. آگاهی مردم از ماهیت دولت‌های سرمایه‌داری بالا رفته است. آن‌ها درک کرده‌اند که برای تغییرات بزرگ باید به نیروی خود متکی باشند. (به استثنای نوچه‌های چینی و نوچه‌های اسرائیلی).

مقاومت مردم غزه پشتیبانی میلیاردها انسان مترقی را به خود جلب کرده است. این قدرتیست که در آینده‌ای نه چندان دور اتحاد سازمانده شده کلیه نیروهای مترقی جهان را علیه سرمایه‌داری رقم خواهد زد.

دقیقا ناشی از شرایط فوق است که عربستان سعودی مناسبات خود با ایران و چین را گسترش می‌دهد. «مؤسسه واشنگتن» می‌نویسد: «این روزها تنها ۳۵٪ مردم عربستان اعلام کرده‌اند که مهم است عربستان با ایالات متحده روابط خوبی داشته باشد. این در حالیست که دو سال قبل ۴۱٪ مردم عربستان چنین دیدگاهی داشتند.»

قطر قراردادهای جدیدی با چین امضا می‌کند، ترکیه از هر کشوری که صلاح بداند اسلحه می‌خرد و پاکستان مناسباتش با چین و آمریکا را همسنگ جلو می‌برد و دولت ایران در ۱۹ سپتامبر اولین موشک بالستیک قاره پیمای خود را آزمایش می‌کند.

روز ۲۸ اوت ۲۰۲۵ کشورهای آلمان، انگلیس و فرانسه مکانیسم ماشه را فعال کردند. و چون تا سی روز یعنی تا ۲۸ سپتامبر ۲۰۲۵ توافق دیپلماتیک حاصل نشد، کلیه تحریم‌های سازمان ملل علیه ایران فعال گردید.

طرح مکانیسم ماشه علیه دولت ایران نیست بلکه گرسنگی، بی خانمانی و فقر زحمتکشان ایران و آشفتگی اقتصادی برخی از کشورهای خاورمیانه را به دنبال دارد. با اجرا شدن مکانیسم ماشه تحریم‌های بسیاری علیه مردم ایران فعال می‌گردد. کالاهای بسیاری دیگر وارد ایران نمی‌شود. در چنین شرایطی کنسرن‌های صادرات و وارداتی که در رأس هر کدام از آن‌ها یک یا چند سیاستمدار رژیم جا خوش کرده‌اند، با وارد کردن کالاهای مورد نیاز مردم به طریق قاچاق و دور زدن تحریم‌ها و فروش آن‌ها به ده برابر قیمت عادی، میلیاردها دلار سود به جیب می‌زنند. آن کس که مجبور است این کالاها را گران بخرد انسان زحمتکش ایرانی است.

دولت‌های روسیه، چین و برخی کشورهای اطراف ایران مثل ترکیه و عراق میلیاردها دلار کالا به ایران صادر می‌کنند (قاچاق) و سودهای هنگفتی نصیب‌شان می‌گردد. برخی دیگر از این کشورها که به مواد خام و تولیدات صنعتی ایران وابسته هستند، دچار بحران می‌گردند. اعمال مکانیسم ماشه، نشان دادن چنگ و دادن کشورهای امپریالیستی غربی به مردم کشورهای آسیائی به ویژه خاورمیانه‌ای است. این تهدید، دولت کشورهای مزبور را از آمریکا و ترویکای اروپائی دور می‌کند و به سمت چین و روسیه سوق می‌دهد.

پس از بمباران محل سران حماس در قطر توسط اسرائیل، عربستان سعودی و پاکستان یک پیمان نظامی - دفاعی امضا کردند. مشاور خامنه‌ای خواهان پیوستن به این پیمان شد تا بتواند موقعیت خاورمیانه‌ای خود را تحکیم کند.

یحیی رحیم صفوی گفت: «این پیمان را مثبت ارزیابی می‌کنیم. پاکستان اعلام کرده کشورهای دیگر هم می‌توانند به این پیمان بپیوندند و پیشنهاد می‌کنم ایران هم به این پیمان بپیوندد.» اگر ایران به این

پیمان دفاعی ببیوندند، در سه پیمان دفاعی عضویت خواهد داشت: پیمان عربستان - پاکستان، شانگهای و بریکس.

هنوز چند روز به فعال شدن مکانیسم ماشه علیه مردم ایران مانده بود که ترامپ در سازمان ملل به کلیه نمایندگان کشورهای مختلف حمله کرد، آن‌ها را بی عمل خواند، کشورهای اروپایی را که هنوز از روسیه نفت و گاز می‌خرند نکوهش کرد. در ۲۵ سپتامبر با اردوغان در کاخ سفید دیدار کرد و از او خواست نفت از روسیه نخرد. ناتو نیز خواهان تقویت مواضع خود در شرق آسیاست. این‌ها درحالی‌ست که روسیه تهاجم گسترده‌ای را در اوکراین در پیش گرفته و دعاوی جدیدی طرح کرده است. ضعف نظامی ناتو و کشورهای عمده اروپایی در تقابل با روسیه در اوکراین، و ضعف اقتصادی آمریکا علیه تهاجم اقتصادی چین به بازارهای تحت کنترل آمریکا، و فشار فزاینده مردم جهان علیه تهاجم جدید اسرائیل به مردم غزه، دولت ترامپ را آشفته و فاشیستی‌تر کرده است.

ترامپ در اول اکتبر ۲۰۲۵ جنگ تجاری جدیدی را علیه چین و اروپا آغاز کرد. تعرفه ورود مواد دارویی به آمریکا را ۱۰۰ درصد اضافه کرد و اقتصاد آلمان و هند را تحت فشار قرار داد زیرا «یک چهارم صادرات دارویی آلمان به آنجا می‌رود. اما این تعرفه‌ها برای هند نیز دردناک است زیرا این کشور جنوب آسیا در درجه اول دارو را به ایالات متحده آمریکا وارد می‌کند.» (تسنیم) چین نیز جزو صادر کنندگان دارو به آمریکاست. دولت آمریکا بدین وسیله هم به اقتصاد آلمان، هند و چین و هم به کشور خود خسارات جبران ناپذیری وارد می‌آورد و در عین حال هزاران نفر را ناشی از بیماری و عدم دسترسی به دارو به مرگ محکوم می‌کند.

دولت ترامپ به خاطر افشای ناکارآمدی حملاتش به یکی از مراکز هسته‌ای ایران توسط برخی سران ارتش، بسیاری از آن‌ها را پاکسازی کرد. «سپهد جفری کروزر از ریاست آژانس اطلاعات دفاعی آمریکا «برکنار» شده است، چرا که گفته بود حملات آمریکا تنها چند ماه برنامه هسته‌ای تهران را به عقب انداخته است.» (بی بی سی - فارسی) همزمان، دو افسر بلند پایه دیگر آمریکا نیز از کار برکنار شدند. (همانجا)

کسی که در تبلیغات انتخاباتی، خود را فرشته صلح معرفی می‌کرد و می‌گفت خدا او را فرستاده تا صلح در جهان برقرار کند، به دنبال اخراج این افسران «دستور داده است که پنتاگون مجدداً با عنوان قدیمی خود یعنی «وزارت جنگ» شناخته شود.» (بی بی سی - فارسی)

ترامپ بسیاری از شخصیت‌های سیاسی و کلیدی دولت گذشته آمریکا را تحت تعقیب قانونی قرار داده است. تمام مدیای مخالف خود را تعطیل کرده و یا تهدید به تعطیلی نموده است. هر جنبش مخالفی به ویژه جنبش‌های چپ و کمونیستی را با شدت سرکوب می‌کند. او برای کلید زدن این تهاجم «آنتی فا» را که جنبشی غیر متمرکز و ضد فاشیست است، ممنوع اعلام کرده و دستور پیگرد آن‌ها را داده است. در عین حال مثل همه دولت‌های فاشیستی، اختیارات رئیس جمهور هر روز گسترده‌تر می‌شود و اختیارات پارلمان و سنای آمریکا محدودتر می‌گردد. در آمریکا دموکراسی بورژوازی توسط بورژوا- فاشیست‌ها در حال خفه شدن است.

همه این وقایع نشان می‌دهد که وضعیت داخلی و بین‌المللی آمریکا هر روز بدتر، حامیان کم‌تر و نفرت مردم جهان نسبت به این امپریالیسم خونخوار بیشتر می‌شود. لذا ترامپ توسط پیت هگست، وزیر دفاع خود، «در اقدامی کم‌سابقه صدها ژنرال و دریاسالار ایالات متحده را برای شرکت در یک گردهم‌آیی فوری در دانشگاه تفنگداران دریایی کوانتیکو فراخوانده است.» (همانجا)

این اقدام برای تجدید آرایش جهانی نیروهای نظامی آمریکا صورت می‌گیرد. اقدامی است برای جلوگیری از ریزش بیشتر.

کشورهای اروپایی نیز با وضعیت آشفته اقتصادی دست به گریبانند. این وضعیت ناشی از چند فاکتور داخلی و "خارجی"ست:

- ۱- فشار سیاسی آمریکا به کشورهای اروپایی در بالا بردن پرداخت سهم سالانه خود در بودجه ناتو. اجبار این کشورها به خرید اسلحه از آمریکا و هدیه این سلاح‌ها به اوکراین.
- ۲- فشار سیاسی اقتصادی آمریکا به کشورهای اروپایی در توقف خرید نفت از روسیه و خرید همین ماده که دارای کیفیت بسیار نازلی است با سه برابر قیمت نفت روسیه از آمریکا.
- ۳- کمک‌های مالی و نظامی برخی کشورهای اروپایی به اسرائیل. مثل کمک‌های دولت آلمان، فرانسه و انگلیس به این کشور کوچک با حاکمیت فاشیستی.
- ۴- گسترده‌ی جنگ تجاری آمریکا نه تنها با چین بلکه با بیش از ۹۰ کشور جهان. این امر به صادرات و واردات کشورهای اروپایی صدمات جدی وارد می‌کند.
- ۵- تهاجم اقتصادی چین به بازارهای اروپا در نقاط مختلف جهان و در درون کشورهای اروپایی. کالاهای چینی که در اروپا ارزان‌تر از قیمت همین کالاها که در اروپا ساخته می‌شود، عرضه می‌گردد. دولت چین در ۲۱ اوت نرخ تسهیلات بانکی به واحدهای صنعتی را از ۴,۴۵ درصد به ۴,۳۰ درصد کاهش داد تا صنایع خود را از بحران رکود نجات دهد. در اروپا به علت بالا بودن نرخ تورم، نرخ تسهیلات بانکی افزایش یافته و لذا به قیمت کالاها نیز افزوده گشته است. (دنیای اقتصاد)

ولی فشار سیاسی - اقتصادی آمریکا بر کشورهای اروپایی به مراتب بیشتر از فشار اقتصادی چین بر اروپاست. لذا کشورهایی مانند هلند، سوئد، انگلستان و دانمارک با وجود تقابلات سیاسی با چین طرفدار تجارت آزاد و ورود کالاهای چینی به کشورهاشان هستند. این امر باعث می‌گردد که اتحادیه اروپا نسبت به چین نتواند علیه تهاجم اقتصادی این کشور یک موضع واحد اتخاذ کند. این مشکلات باعث گردیده است که اقتصاد بزرگترین کشورهای اروپایی نتواند به رشد اقتصادی قابل قبولی دست یابد:

رشد اقتصادی مهمترین کشورهای اروپا در ۲۰۲۵: آلمان که DIW (مؤسس تحقیقات اقتصادی آلمان) نیز آن را رشد کرده بود ۰,۰ تا ۰,۲ درصد، فرانسه ۰,۶ تا ۰,۷ درصد، انگلستان ۱,۱ تا ۱,۲ درصد و ایتالیا ۰,۷ تا ۰,۹ درصد.

با در نظر گرفتن رشد اقتصادی ۰,۹ درصد برای ایتالیا و ۰,۲ درصد برای آلمان، بحران اقتصادی کشورهای اروپایی ناشی از تأثیر عوامل فوق بیشتر خود را می‌نمایاند.

کشورهای اروپایی در رأس آن‌ها آلمان که از دو سو در فشار اقتصادی و سیاسی قرار دارند سعی می‌کنند اتحادیه اروپا را منسجم کنند و یک قدرت نظامی واحد به صورت آلترناتیو ناتو در مقابل آمریکا و خطر شرق به وجود آورند. به همین جهت نیز صدها میلیارد دلار صرف هزینه نظامی کرده و چین و روس هراسی را به سیاست درجه اول خود ارتقا داده‌اند. بودجه نظامی اتحادیه اروپا در سال ۲۰۲۴ حدود ۳۴۳ میلیارد یورو و در ۲۰۲۵ حدود ۳۸۱ میلیارد یورو بوده است. «(consilium.europa.eu/de)». کل هزینه‌های دفاعی این بلوک در سال ۲۰۲۴ حدود یک و نیم برابر بیشتر از چین و بیش از سه برابر بیشتر از بودجه نظامی روسیه است» (اطلاعات آنلاین)

این وضعیت اقتصادی-سیاسی اتحادیه اروپاست. این نیروی "متحد" اروپایی (اتحادیه اروپا) بین آمریکا و چین درمانده است.

ولی در شرق وضعیت به گونه دیگریست:

اقتصاد روسیه با وجود جنگ فرسایشی طولانی و مخارج کمرشکن نظامی، با وجود خروج میلیون‌ها نیروی جوان از پروسه تولید، برای پیشبرد جنگ، رشد ۱,۵ تا ۲,۰ درصد را نشان می‌دهد. (وزارت اقتصاد روسیه) این ارزیابی کمتر از ارزیابی بانک جهانی برای رشد اقتصاد روسیه است. با این وجود روسیه به لحاظ نظامی در جنگ اوکراین (آمریکا و اروپا) دست بالا دارد.

اقتصاد چین با رشد ۵,۲ درصد در سال ۲۰۲۵ بالاترین رشد اقتصادی را نسبت به هر کشور دیگر جهان داراست. مناسبات چین و روسیه به علت جنگ اوکراین، موضع تهاجمی آمریکا در مسأله تایوان و تا اندازه‌ای هنگ کنگ، حضور ناوگان‌های جنگی آمریکا در دریای چین و به ویژه جنگ تجاری فراگیر آمریکا و چین، بسیار نزدیک و دوستانه است و با تمام اختلافات موجود، مناسبات بین دو کشور، مستحکم به نظر می‌رسد. رژه نظامی ماه مه ۲۰۲۵ روسیه که شی جین پینگ نیز در آن حضور داشت و رژه نظامی ۳ سپتامبر ۲۰۲۵ چین که پوتین نیز در آن شرکت داشت، نزدیکی این دو کشور را نمایان می‌سازد. در عین حال سازمان شانگهای که ۲۴ درصد از کل اقتصاد جهان و جمعیتی برابر با ۳,۵ میلیارد انسان را شامل می‌شود و بریکس که در سال ۲۰۲۴ حدود ۳۵,۴۳ درصد تولید ناخالص جهان را به خود اختصاص داده بود، تحت کنترل چین و روسیه هستند. به همین دلیل چین و روسیه آن طور که غرب تبلیغ می‌کند، در انزوای جهانی نیستند. دو ابر قدرت امپریالیستی هستند که نسبت به آمریکا و غرب در حال تهاجمند.

هند و ترکیه در عین حال که نسبت به آمریکا سیاست مستقل خود را جلو می‌برند، گرایش به شرق دارند.

آنچه آورده شد، تصویریست اقتصادی از نیروهای مهم و تأثیر گذار در سطح بین‌المللی.

این مناسبات اقتصادی سیاست نیروهای مهم بین‌المللی را نیز تعیین می‌کند:

ما در ابتدای این نوشته مقدار تمرکز سرمایه را در ۵۰۰ ابر کنسرن بین‌المللی آوردیم. این تمرکز سرمایه مالی باعث گردیده که سرمایه صنعتی در چنبره سرمایه مالی خم و تابعی از آن گردد. سرمایه مالی بزرگترین بنگاه‌های مالی جهان در تلاش حاکمیت بر کل سرمایه جهانیست به همین جهت اقتدارگرایی را در ذات خود دارد. راستگرایی، فاشیسم و ضد کمونیسم اهرم‌های سیاسی سرمایه مالی بین‌المللیست. به همین جهت نیز مبارزه با آن‌ها، خصلت جهانی دارد. راه حل جهانی را می‌طلبد. در رأس بزرگترین کنسرن‌های بین‌المللی ۴ بنگاه مالی (بانک) چینی که بزرگترین‌ها هستند، ۵ بانک آمریکائی و ۱ بانک بریتانیائی قرار دارد.

هر کدام یا هر دسته از این بنگاه‌های مالی دارای منشأ مشترکی هستند و با دیگر بنگاه‌ها دارای منافع متضادند. این تضاد منافع باعث تضاد در اعمال سیاست‌های بین‌المللی می‌گردد. این سیاست‌ها که به نظامی‌گری نیز منجر می‌شود توسط دولت‌هایی به پیش می‌رود که به صورت سازمان خدماتی این کنسرن‌ها عمل می‌کنند. دولت آمریکا سازمان خدماتی بانک‌های بزرگ بین‌المللی و کنسرن‌های اسلحه سازی با منشأ آمریکائی است. دولت چین سازمان خدماتی کنسرن‌های نفتی (خصوصی و دولتی) بانک‌های با منشأ چینی می‌باشد. امروزه همه دولت‌ها به صورت سازمان‌های خدماتی این و یا آن کنسرن عمل می‌کنند. مثلاً دولت ایران که سازمان خدماتی کنسرن‌های چینی، روسی و هندی است. به همین جهت دولت‌های کوچک از ۵۰ سال پیش وابستگی سیاسی به دولت‌های بزرگ ندارند. وابستگی اقتصادی و سیاسی به کنسرن‌های بین‌المللی جای وابستگی سیاسی یک دولت به دولت دیگری را گرفته است.

ابر کنسرن‌های بین‌المللی دارای سه منشأ مختلف هستند، آمریکائی، اروپائی و آسیائی. با وجود این که سرمایه بسیاری از این کنسرن‌ها در هم ادغام گشته و منافع مشترک دارند ولی در کل می‌توان

آن‌ها را به سه منشأ فوق تقسیم کرد. در نتیجه سازمان خدماتی آن‌ها نیز در سه منطقه از جهان قرار دارد. آمریکای شمالی، اروپا و آسیا.

۱- **امپریالیسم فرتوت آمریکا.** آمریکا به لحاظ اقتصاد ورشکسته است. کل بدهی‌های این کشور پهنآور ۷۸ هزار میلیارد دلار است. بدهی فقط دولت فدرال ۳۷,۴ هزار میلیارد دلار می‌باشد. ضعف اقتصادی کنسرن‌های با منشأ آمریکائی و اقتصاد ورشکسته و قروض دولتی و کشوری آمریکا که هیچگاه نمی‌تواند آن را بازپرداخت کند و مخارج کمر شکن بین‌المللی (استقرار بیش از ۱۰۰۰ پایگاه نظامی در کشورهای مختلف، کمک‌های مالی و نظامی به اوکراین و اسرائیل، مخارج شبکه جاسوسی جهانی و...) باعث گردیده است که این کشور امپریالیستی نتواند به لحاظ اقتصادی چین، روسیه و اروپا را عقب براند. لذا به نظامی‌گری مفرط روی می‌آورد، مردم یمن را بمباران می‌کند، هواپیماهای بمب افکن‌اش وارد خاک ایران می‌شود و منطقه‌ای را با خاک یکسان می‌کند، یک ملت تاریخی را از خانه و کاشانه‌اش می‌رانند، ناوگان‌های نظامی‌اش وارد دریای چین می‌شود، در افغانستان کودتا می‌کند، قدرت را در دست می‌گیرد و سپس فرار می‌کند. این ابر قدرت نسل کشی غزه را با کمک اسرائیل سازمان می‌دهد و سعی‌اش در این است که این کشور کوچک را به خاک اسرائیل ضمیمه کند و تمام فلسطینی‌های آن منطقه را نابود سازد.

آمریکا در سوریه کودتا راه می‌اندازد و عقب مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین نیروهای موجود در منطقه را با سرنگونی رژیم شبه فاشیستی بشار اسد، به قدرت می‌رساند ولی همین نیرو در مقابل‌اش کمر خم نمی‌کند. رژیم عقب‌گرای سوریه سعی دارد مناسباتش را با ایران دوباره برقرار سازد. نیروهای نیابتی ایران در منطقه به شدت تضعیف گشته ولی از بین نرفته‌اند، حزب‌الله، حماس و حشدالشعبی هنوز قادر به عملیات هستند. برای مثال در روند طرح صلح ترامپ، اسرائیل مناطق غیر نظامی غزه را بمباران می‌کند و در مقابل یکی از فرماندهان حماس می‌گوید آخرین نبرد سرنوشت ساز را با ۵ هزار جنگجوی مسلح انجام خواهد داد.

کشورهای خاورمیانه از آمریکا کم کم فاصله می‌گیرند و مستقلانه راه خود را می‌پیمایند. ایران با وجود ضربات نظامی که بر تأسیسات هسته‌ای‌اش وارد آمد، دوباره مشغول باز سازی آن‌ها و رسیدن به سلاح اتمی است. لذا با وجود این که آمریکای ترامپ توانسته است ویرانی‌ها و تغییرات عظیمی را در منطقه خاورمیانه باعث گردد ولی نتوانسته است در این منطقه تثبیت شود. برعکس با بمباران یکی از مراکز هسته‌ای ایران و تهاجم به قطر توسط اسرائیل، هم ایران از انفراد کامل خارج شد و هم نفوذ سیاسی آمریکا بیش از پیش زیر سؤال رفت. عملی شده این واقعیت، پیمان نظامی عربستان سعودی و پاکستان است. این افراد تا آنجا پیش رفت که اسرائیل مجبور شد از قطر عذرخواهی کند. اروج مجدد ترامپ به قدرت سیاسی در آمریکا باعث تقویت کلیه گروه‌ها، احزاب و سازمان‌های راست‌گرا و فاشیستی در اروپا و دیگر نقاط جهان گردید.

در آلمان حزب AfD هر روز قدرت بیشتری کسب می‌کند و در ایالات مختلف آلمان پست‌های کلیدی بیشتری را به دست می‌آورد. امکان روی کار آمدن و تشکیل سه باره یک دولت فاشیستی در آلمان هر روز محتمل‌تر می‌گردد.

در انگلستان سیاستمدار راست‌گرا، محافظه کار، مهاجر ستیز و رهبر حزب یوکیپ که در مراسم تحلیف ترامپ نیز حضور داشت، با شعف زایدالوصفی که قدرت‌گیری ترامپ در او به وجود آورد، سعی نمود دو حزب محافظه‌کار و رفورم بریتانیا را با هم متحد کند. قدرت‌گیری روزافزون خانم مارین لوپن در فرانسه، جرجیا ملونی در ایتالیا، قدرت‌گیری روز افزون حزب محافظه کار دمکراسی نوین و حزب استارتانس در یونان و غیره نمونه‌هایی هستند از رشد احزاب راست‌گرا و فاشیستی

در اروپا. در کشورهای دیگر نیز همین روند را می‌شود ردیابی نمود. مثل تحکیم موقعیت اردوغان در ترکیه و تقویت سلطنت طلبان ایرانی در خارج از کشور و...

۲- دولت‌های اروپائی: کنسرن‌های اروپائی هم در کنسرن‌های آمریکائی و هم در کنسرن‌های چینی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. مثلاً BMW آلمان با بریلیانس چین، فولکس واگن با شرکت سایک چین و مونتاز ایربوس در تیانجین چین با همکاری یک شرکت چینی، خریده شدن بخشی از شرکت‌های چینی توسط شرکت‌های اروپائی و بالعکس. این همکاری و ادغام سرمایه به علت ارزان بودن نیروی کار در چین روز افزون است.

در عین حال کنسرن‌های اروپائی با کنسرن‌های آمریکائی نیز سرمایه مختلط دارند. مثل همکاری BP انگلستان با یک شرکت آمریکائی در خلیج مکزیک. همکاری نوکیا از فنلاند و میکروسوف در آمریکا و...

به همین جهت نیز در درون اتحادیه اروپا بر سر نزدیکی به آمریکا و چین تضاد بسیار شدیدی حاکم است. به طور عمومی می‌توان گفت که اروپا به دوری از آمریکا و نجات خود از تعرفه‌های سنگین آن تمایل دارد. این تمایل را روسیه و چین، هند و ترکیه ارضاع می‌کنند. به همین جهت اروپا با وجود وابستگی شدید اقتصادی به آمریکا، در عین تلاش برای استقلال واقعی اندکی به سمت شرق (چین، هند، پاکستان و کشورهای خلیج) گرایش دارد. سیاست اتحادیه اروپا تقویت فاشیت‌های اوکراینی و اسرائیلی و تقابل خشن با روسیه و مردم فلسطین است. این سیاست باعث تضادهای شدید در اتحادیه اروپا و تضعیف پشتیبانی از اوکراین و اسرائیل گردیده است.

۳- ابر قدرت‌های شرق: سه ابر قدرت جهان در شرق تکیه زده‌اند: چین، روسیه و هند. ترکیه و ژاپن نیز آسیائی هستند. عملکرد ابر قدرت‌های امپریالیستی شرق تهاجمی‌ست؛ هم به لحاظ اقتصادی و هم به لحاظ سیاسی و ایدئولوژیک.

تهاجم چین اساساً اقتصادی‌ست ولی در پشت پرده دموکراسی یک غول امپریالیستی تا به دندان مسلح مهاجم ایستاده است. سیاستی که تبلیغ می‌کند، دموکراسی و صلح است ولی وقتی پای عمل در میان می‌آید، همراه دیگر امپریالیست‌های جهان، از فراز سازمان ملل متحد، قهوه خود را با نظاره کشتار ده‌ها هزار فلسطینی توسط فاشیست‌های اسرائیلی، با آرامش می‌نوشد.

روسیه نیز لاینقطع از صلح و آرامش جهانی صحبت می‌کند ولی گام به گام مناطقی از اروپا را اشغال می‌نماید.

نظام سرمایه‌داری کنونی که شاهد رشد فاشیسم و گسترش میلیونی مبارزات مردم است، یک ایدئولوژی دو وجهی را با شدت در بین مردم تبلیغ می‌کند.

۱- لیبرالیسم سوسیال - دموکراسی. این ایدئولوژی ظاهری جان سخت و معترض در مقابل نارسائی‌های جامعه دارد. اعتراض‌اش علیه "اشتباهات" رژیم سیاسی، سانسور مطبوعات و کنش‌های تخریب محیط زیست گوش فلک را کر می‌کند ولی راه حل‌اش در همین نظام سرمایه‌دارست. این ایدئولوژی موضع شدید ضد کمونیستی دارد.

۲- رویزیونیسم جدید. این ایدئولوژی که پس از شکست رویزیونیسم کهن خروشچفی به میدان آمده است، وظیفه تخریب آگاهی طبقاتی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان را به عهده دارد. مشخصه این ایدئولوژی، از یک جانب "رادیکالیسم" سرسخت در "دفاع" از اصول مارکسیسم و از جانب دیگر ایجاد رخوت و کم بها دادن به نرم‌های سازماندهی، کار حزبی، پرئسیپ سازمانی و مبارزاتی، کشاندن وظائف فرعی به جلوی صحنه و بردن وظائف اساسی به پشت صحنه است. این ایدئولوژی دشمن خطرناک جنبش کمونیستی و سدی است در راه ایجاد انترناسیونال کمونیستی و ایجاد احزاب

کمونیست در کشورهای مختلف.

این جریانات ایدئولوژیک به طور عمده از چین، کوبا و احزاب رویزیونیستی کشورهای اروپای شرقی و یا چین و روسیه انتشار می‌یابد.

نتیجه:

از پنج تضاد مهم جهان، سه تضاد در حال رشد است: تضاد اساسی جهان (کار و سرمایه)، تضاد بین کشورهای سرمایه‌داری به ویژه چین، آمریکا و روسیه، و تضاد کلیه مردمان تحت ستم و مترقی علیه فقر، سرکوب، ستم و فاشیسم.

رشد این تضادها به علت تشدید استثمار انسان از انسان و تمرکز تاکنون بی سابقه سرمایه در بالای هرم جهانیست، در ۵۰۰ ابر کنسرن بین‌المللی.

رشد این تضادها به ویژه رشد تضاد کار و سرمایه، باعث تخریب غیر قابل برگشت طبیعت گشته است. کره زمین در طی تاریخش در نتیجه درهم جوشی اتمی (atomare Fusion) و جا به جایی عناصر تشکیل دهنده آن به تعادل پیش از سرمایه‌داری رسید. سرمایه‌داری با استخراج بی رویه عناصر مهمی که تعادل طبیعت را حفظ می‌کنند، مثل آهن، نفت، گاز و عناصر رادیواکتیو باعث گردیده است که طبیعت از حالت تعادل خارج شود. اتمسفر مسموم، هوا روزافزون گرمتر، تبدیل سوراخ اوزون به شکاف اوزون در اتمسفر و نشست‌های طولانی و گسترده زمین، محیط زیست انسان و دیگر جان‌داران را در خطری جدی قرار داده و زندگی را در پرتگاه نابودی کشانده است.

سرمایه داری به وسیله استثمار انسان محیط زیست را تخریب می‌کند. لذا تا زمانی که استثمار انسان از انسان ادامه داشته باشد، استثمار انسان از طبیعت و تخریب بنیان‌های طبیعی زندگی بشر نیز ادامه خواهد داشت.

بزرگترین کمبودی که امروزه بشریت مترقی با آن رو به روست، عدم وجود حزب کمونیست در صحنه ملی هر کشور و نبود یک انترناسیونال کمونیستی در صحنه بین‌المللی است. خرده بورژوازی کمونیست شده که اغلب در رأس سازمان‌های کمونیستی جا خوش کرده است، با انواع و اقسام تئوری‌ها و علت تراشی‌ها از ایجاد چنین احزاب و انترناسیونال کمونیستی جلوگیری می‌کند. امروزه تلاش برای ایجاد حزب کمونیست در هر کشوری مقدم‌ترین و ضروری‌ترین وظیفه کمونیست‌های آن کشور است. حزب کمونیست راستین و سراسری آلترناتیو احزاب و سازمان‌های پراکنده در هر کشوریست. لذا تلاش برای ماندگاری این احزاب و سازمان‌های پراکنده ارتجاعی و عقب‌گراست. کهنه پرستانه است.

ولی تلاش مجدانه برای ایجاد گام به گام حزب کمونیست در هر کشور و نفی دیالکتیکی گام به گام احزاب و سازمان‌های پراکنده، مترقی و تاریخساز است.